

ادعوا الى الله على بصيرة
انا و من اتبعنى (يوسف)

محو الیهودہوم

تألیف

مرحوم علامہ تھیر و مصلح کبیر آیۃ اللہ

شریعت سرگودھی

اردیہشت ۱۳۶۳

شرکت پانڈتہان

Ketabton.com

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۴	مقدمه
۴	استدلال آیات قرآنی بر مرگ تمام انبیاء و رسل علیهم السلام
۱۱	ادله خاصه بر موت خضر و الیاس
۱۳	ادله عقلی بر موت خضر و الیاس
۱۵	آیات داله بر موت عیسی از کتاب حکیم
۱۶	توفی در قرآن
۱۸	توفی در حدیث
۱۹	توفی در لغت
۲۰	رفع در قرآن
۲۰	رفع در حدیث
۲۱	رفع در لغت
۲۲	نتیجه
۲۲	اختلاف مفسرین
۳۱	واز آیات داله بر موت عیسی
۳۴	واز آیات داله بر وفات مسیح
۳۶	واز آیات داله بر وفات مسیح
۳۷	بطلان استدلال به آیات بر حیات مسیح
۴۰	از آیات مستدله بر حیات مسیح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرُ عَمَّا
يُشْرِكُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَآمَنَ
جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

یکی از خرافات و مروجاتی که بقرآن مجید نسبت داده شده و جزو
عقاید مسلمانان گردیده است همانا اعتقاد بحیوة خضر و الیاس و عیسی است
این عقیده یادگاری از اهل کتاب یهود و نصاری می باشد و بواسطه
عدم تدبیر مسلمانان در کتاب خدا چنان این اعتقاد شایع شده است که
از مسلمات اسلام گردیده و توده جاهل تصور میکنند که این مطلب از
ضروریات دین و منکر آن کافر بشریعت سید المرسلین است و عجب تر
آنکه خیال میکنند که قرآن کریم هم حیات آنانرا متعرض می باشد
و حال آنکه اگر دقت کنند می یابند که قرآن بر ضد آن سخن رانده
و باینرا همین محکم نفی اینسقا و انکار شدید نسبت باینتموهومات را کرده
است و ما در اینجا آنچه کتاب خدا و سنت ختمی مرتبت راجع بمردن
انبیاء خصوصاً خضر و الیاس و عیسی متذکر شده بیان خواهیم کرد.

اگر گفته شود باوجود غلبهٔ جهل و نادانی بر مردم و عداوت و دشمنی که مدعیان باطل نسبت بتو دارند چرا خود را مبتلای بغوغای جهال و نفرت اهل بدعت و ضلال میکنی و چه داعی بر بیان این حقیقت داری؟

جواب میگویم قصد بدوی من حفظ قرآن از حملهٔ خرافات و اباطیل است چون قرآن کتاب عقلی و علمی است و باید در جمیع ادوار زندگانی بشر هادی و راهنما باشد این قسم افتراها بقرآن آنرا از قیمت و منزلت می‌اندازد و علما و دانشمندان بشر از هدایت قرآن دور میشوند؛ اگر انتساب این قسم خرافات از قرآن قطع شود دیگر قرآن نزد عقلا موهوم نخواهد بود چنانکه می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های مسلمین هر موهومی را نسبت بقرآن میدهند و هر مذهبی بدعت و ضلالت خود را از قرآن استدلال میکنند و هر گروهی برای آراء و عقائد فاسدهٔ خود از قرآن چیزی را مدرك قرار میدهد بالاخره گروههای متضاد همه دم از قرآن میزنند مگر قرآن مجمع متناقضات یا سرچشمهٔ موهومات و منبع خرافات است؟! افسوس! که بواسطهٔ این انتسابات موهوم و خرافی حقیقت قرآن از دست مسلمانان رفت و اسلام العوبةٔ عقلای جهان گردید و از اینجهت طلباً لمرشاة الله باین کار اقدام کرده و از ملامت ملامت‌کننده نترسیدم.

أَجْدُ الْأَمَلَامَةِ فِي هَوَاكَ لَدَيْدَةً حُبًّا يَذْكُرُكَ فَلْيَلْمَنِي اللَّهُمَّ

دیگر آنکه اعتقاد بحیوة عیسی که در میان مسلمانان شایع شده است و بدون دلیلی از کتاب و سنت بآن معتقد گردیده‌اند، يك راه شجادله‌ای برای ارباب کنیسه بر ضد مسلمانان باز کرده است چنانکه کتابی از کنیسه دیدم که در آن اثبات اشرافیت عیسی را بر ختمی مرتبت نموده بود باین بیان:

اولاً بنابر اعتقاد شما مسلمانان عیسی زنده و در آسمانست و مسلماً محمد ص
وفات کرد و در مدینه دفن گردید. و ثانیاً مسیح بی پدر خلق شد و از نطفه
نجس نبوده است. و ثالثاً مسیح زن نگرفت اما محمد ص بر هر زنی که
نظرش می افتاد و میل میکرد بر شوهرش حرام میگردد.

البته این نحو مغالطه اگر چه ضحای مسلمانان را نصرانی نمیکند
اما ایمانشان را متزلزل میگرداند

و نیز اعتقاد بحیوة عیسی در آسمان و خضر و الیاس در زمین سبب
پیدایش معبودهائی و بتهائی در مقابل حق متعال گردید چنانکه نصاری
از عیسی حاجات میخواهند و برای او نذر و قربانی میکنند و بسیاری از
مسلمین از خضر و الیاس مدد می جویند و در شدا بد متوجه باینان
میگرداند و کنیسه يك بت بدستی کاملی تشکیل میدهد.

پس باید این بتها را شکست تا مردم متوجه بخدای جهان شوند
از خداوند معال خواهند که بتوانم این مطلب را بطور واضح برای
برادران مسلمان بیان کنم. اِنْ اُرِیدُ اِلَّا الْاَصْلَاحُ مَا اَسْءَلْتُ وَمَا
تَوْفِیْقِی اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ.

شریعت سنگدلجی

مقدمه

ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم که ممتنع و محال است بشری عمر طولانی کند و خداوند قادر نیست که انسان را مدت مدیدی عمر دهد می‌خواهیم بیان کنیم که از کتاب خدا و سنت رسول اکرم بر حیات عیسی و خضر و الیاس دلیلی نداشته بلکه دلائلی که اثبات مرگ آنان را میکند در دست داریم.

استدلال به آیات قرآنی بر مرگ تمام

انبیاء و رسل علیهم السلام

آیه اول: خداوند میفرماید ۱۲۸-۳ و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ

خَلَقْتُ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلَ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

در تفسیر مظهری میگوید: قد خلت ای مضت و مآت من قبله الرسل فسیموت هو ایضاً یعنی گذشت و مرد پیش از او رسل و محمد هم هم میمیرد. تفسیر ابی السعود جلد سوم صفحه ۸۵ بهین تقریب تفسیر کرده است. تفسیر بیضاوی میگوید: فسیخلوا کما خلوا من قبل.

یعنی: و نیست محمد مگر رسولیکه پیش از آن رسلی گذشتند و مردند آیا اگر این پیغمبر میمیرد یا کشته شود باز میگردید بر اعدایان یعنی کافر و مرتد میشوید پس هر کس بحال سابقش که کفر و شرک است برگردد پس هرگز زبان نرساند بدان برگشتن خدای را چیزی و زود باشد خداوند شکر کنندگان را جزا مرحمت فرماید.

این آیه مبارکه در جنگ احد نازل شد و در آن موت سید انبیارا بطریق استقراء ثابت میکند یعنی چنانکه رسل پیش از پیغمبر مردند و هیچیک باقی نماندند همچنین محمد ص که یکی از رسل است نخواهد ماند . و باین آیه ابوبکر استدلال کرد روزیکه رسول خدا وفات نمود و مردم در موت رسول اختلاف کردند عمر گفت پیغمبر حقیقه نمرده است بلکه بر میگردد و دماغ و دست و پای منافقین را میبرد ابابکر سخن عمر را شدیداً انکار کرد و حمله سختی به عمر نمود و اکتفا باین نکرد و باجمعی از اصحاب رسول بمسجد رفت و بمنبر شد و هر کس از اصحاب رسول را که در آنجا بود جمع نمود ثنای خدا و رسول را بجای آورد بعد گفت :

اعْلَمُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ تُوَفِّيَ فَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّهُ حَيٌّ لَا يَمُوتُ ثُمَّ قَرَأَ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ . یعنی ای مردم بدانید اینکه رسول خدا وفات کرد هر کس محمد را پرستش میکند محمد مرد و هر کس خدای محمد را عبادت میکند او زنده است بعد این آیه مبارکه را قرائت نمود .

ابوبکر موت رسول خدا را بمرदन انبیای سابق استدلال کرد باین طریق که پیغمبران مردند و محمد هم مثل سایر پیغمبران وفات کرد . هنگامیکه این استدلال را اصحاب شنیدند بهیچوجه رد نکردند و نگفتند ای ابوبکر تو در استدلال خطا کردی یا استدالات ناقص است پس اگر اصحاب معتقد بحیات خضر و الیاس و عیسی بودند و این مطلب از مسلمات عقیده مسلمین بود ، میگفتند چگونه تو استدلال باین آیه میکنی مگر نمیدانی عیسی و خضر و الیاس زنده اند چه حرجی دارد که پیغمبر ما هم زنده باشد و برگردد چنانکه عمر گفته است و لکن قول ابوبکر را

رَد نکردند بلکه ساکت شدند و قولش را قبول کردند و گفتند: **أَنَا لِلَّهِ**
وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و نظر کردند بابنمای سلف دیدند همه مرده و
 هیچیک خالد نبوده‌اند پس اطمینان بوفات حضرت رسول کردند.

این آیه اشاره است بکبرای شکل اول از منطق باین طریق:
 مسیح و خضر و الیاس رسولانی بودند پیش از محمد، و هر رسولی پیش از
 محمد مرده است پس مسیح و خضر و الیاس مرده‌اند و شکل هم مشتمل بر
 شروط آن است از ایجاب صغری و کلیه کبری.

آیه دوم: ۲۱، ۲۷ و ۸ و مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي
إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ
 یعنی و نفرستادیم پیش از تو پیغمبرانی مگر اینکه مردانی بودند
 که وحی فرستادیم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبود و همه بشر
 بودند پس این سخن را که انبیا بشر بودند اگر نمیدانید از اهل کتاب
 پرسید و قرار ندادیم پیغمبرانی را که پیش از تو بودند جسدی که غذا
 نخورند و لکن قرار دادیم مثل تو ای محمد ص که طعام میخورند و خالد و
 جاویدان نبودند.

فرق است میان جسم و جسد؛ جسم تن را میگویند که روح با او باشد
 خواه روح نباتی یا حیوانی یا انسانی و مسلماننی که روح با اوست تنمیه
 و تولید مثل میکند و چون بدل ما یتحلل میخواد محتاج بتغذیه است
 و شاهد بر اینکه جسم بمعنی تن است آیه مبارکه ۲، ۲۴۷ و **زَادَهُ**
بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی خداوند فروزی داد طالوت را در دانش

و در تن چنانکه گویند طالوت مردی خوش سیما ورشید بود پس در این آیه مبارکه جسم بمعنی تن است .

و نیز آیه مبارکه ۵۰، ۶۳ وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ . و چون بینی منافقان را بشکفت آرد ترا بدنهای ایشان از حیث رشادت و زیبائی . پس جسم در اصطلاح قرآن و لغت بمعنی بدنست و جسم بمعنی جوهر یکبارگیه دارای سه بعد باشد اصطلاح فلسفی است و در قرن دوم بعد از ورود فلسفه در اسلام وضع شده است .

اما جسد لغویتن میگویند **الْجَسَدُ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ** یعنی هر مخلوقیکه نخورد و نیاشامد و زعفران و عصفور و خون را جسد میگویند و تن بیروح جسد است خواه روح در آن بوده و خارج شده است مانند جسد درخت خشک شده و جسد حیوان و انسان مرده و یا در اصل روح در آن حلول نکرده باشد ۱۴۷، ۷ وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَیِّهِمْ عِجْلًا خَسَدًا لَهُ نُحُورٌ أَلَمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا .

یعنی و گرفتند و ساختند قوم موسی بعد از رفتن او بکوه طور از پیرایهها و آلات زینتشان که از قبطیان گرفته بودند گوساله‌ای را که تن بیروح بود و آوازی داشت مثل آواز گاو ؛ آیا نمی بینند که گوساله با ایشان سخن نمیگوید و راهبرای ایشان نمی‌باید .

از این آیه مبارکه معلوم می‌شود که جسد گوساله را از زینتهائی که از طلا و نقره بود ساختند پس این گوساله جسد بود و نه جسم .

۳۸، ۳۷: وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيَهُ جَسَدًا ثُمَّ

آناب یعنی و بتحقیق آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را و برانداختیم بر تخت او جسدی را پس باز گشت بخدای عزوجل از رسول اکرم روایت شده است که فرمود سلیمان گفت من صد زنت را طواف میکنم تا هر زنی پسری بزاید و در راه خدا مقاتله کند پس از آن طواف کرد و یکی از آن زنان آبستن شد و زائید و پسری آورد ناقص الخلقه و بر کرسی سلیمان انداخت. رسول اکرم میفرماید اگر انشاء الله میگفت مبتلا بچنین طفل ناقص نمیکردید پس باز گشت بخدای عالمیان نمود. بعضی گفتند که خداوند او را مبتلا بمرضی نمود که گویا جسد بیروحی شده و بهیچ وجه قابل حرکت بنمود.

بعضی دیگر گفتند سلیمان پسری داشت و فجأةً مرد و جسد بیروحی بر کرسی سلیمان افتاد از این آیه معلوم شد که جسد جنمی است بیروح و بیحرکت.

خالد: خلود بمعنی مکث طویل است و در لغت بمعنی الا آخره نیامده است چنانکه راغب در مفردات میگوید: هر چه دیر فاسد شود عرب آنرا متصف بخلود میکند مثل اثنافی که بمعنی دیگدان (اجاف) است عرب آنرا خوالد مینامد چون مکث طویل میکند و دیر خراب میشود و اصل معنی خلد باقی بودن چیزی است مدت زیادی و از این قبیل است میگویند رجل خلد برای کسیکه دیر پیر شود. دابة خلدة و آن حیوانیست که تنایاش باقی باشد تا اینکه رباعیه اش در آید و از این بیانات معلوم شد که خلود در لغت عرب بمعنی تأبید نیامده است. پس در این آیه بیان میکند عدم خلود و مکث طولانی احدی

از انبیا را و معنی آیه چنین است: ما قرار ندادیم انبیا را جسد که محتاج بتغذیه نباشند مثل سنگ و آهن و امثال آن، تا مکث طویل کنند؛ بلکه جسم بودند و هر جسمی محتاج بتغذیه و تحصیل بدل مایه تحلل است. و هر جسمی، سنت الهی بر این قرار گرفته که مکث طولانی نکند پس بنابراین انبیا مکث طولانی نخواهند کرد و عمر انبیا از عمر طبیعی تجاوز نخواهد نمود.

اگر گفته شود: در قرآن عمر نوح را هزار سال معین میکنند آیا هزار سال مکث طویل نیست؟

جواب میگویم: میشود گفت در عصر نوح عمر طبیعی هزار سال بوده است چنانکه در کلمات بعضی از محققین دیدم که ثابت کرده بود یدش از طوفان نوح معادل عمر بشر هزار سال بود و بعد از آن معادل عمر تنزل کرد و عمر طبیعی کم گردید و این از زمانست که بشر شروع بگوشت خواری نمود و میگوید قبل از طوفان، بشر علف خوار بوده است و الله اعلم بالتواب.

و نایباً قرآن ثابت میکند که اصل اول این است که بشری در دنیا مکث طولانی نمیکند و خلود ندارد و بنص آیه فوق انبیا هم از این اصل خارج نیستند اگر چه میشود از این اصل بعضی از افراد خارج باشند مثل نوح نجی الله بنص قرآن.

و بعضی گفته اند سال در عصر نوح نوازده ماه نبود بلکه هر سالی يك ماه قمری بود چون رسید کوا کب و حساب سال، و تعیین هفته را صاحبین نمودند و یدش از طوفان بشر آشنا بسال و منازل آفتاب نبوده و سال را يك ماه میگرفتند چون تعیین سال پس از پیدایش علم فلک است و الله اعلم.

آیه سوم ۲۱، ۳۶ و ۳۷: وَمَا جَعَلْنَا لِشَيْءٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ
 أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ.
 كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَتَبْلَوَكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ
 إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

در شان نزول این آیه مقاتل میگوید: چون جمعی از مردم گفتند پیغمبر نخواهد مرد در جواب سخن آنان این آیه نازل گردید. و بعضی دیگر گفتند چون رسول اکرم خاتم پیغمبر است نخواهد مرد زیرا اگر بمیرد شرعش تغییر میکند و خداوند تبارک و تعالی باین آیه آگاه فرمود مرد مرا که حال پیغمبر مثل حال سایر انبیا است، چنانکه هر پیغمبری پیش از پیغمبر وفات فرمود و خلود نداشت و مکث طویل همچنین پیغمبر آخر الزمان هم میمیرد. در تفسیر روح البیان میگوید: ما قرار ندادیم از برای فردی از افراد انسان؛ پیش از تو؛ ای محمد ص دوام و بقاء در دنیا را. یعنی از سنن ما نیست اینکه آدمی را مخلد در دنیا کنیم اگر چه بر تخلید قادر هستیم.

در تفسیر ابن کثیر میگوید: پیش از تو ای پیغمبر کسی مخلد در دنیا نیست بلکه کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.

بنابر بیانی که در آیه سابق شده که خلد بمعنی مکث طویلست، این آیه مبارکه نص صریحست بر اینکه احدی از بشر، پیش از پیغمبر مکث طویل در دنیا نکرده است و پیغمبر اینکه میگویند پیش از پیغمبر بودند آنکه

و اکنون زنده هستند، این آیه نفی حیات آنان را میکند.

معنی آیه: قرار دادیم بشری را پیش از تو خالد؛ آیا پس از آنکه تو مردی، ای پیغمبر که اشرف انبیاء هستی کسان پیش از تو خالد باشند؟ یعنی خالد نیستند.

این آیه اشاره بکبرای شکل اول است باین طریق: مسیح و خضر و الیاس پیغمبرانند و هیچ پیغمبری پیش از تو مغلّد نیست، نتیجه میدهد: مسیح و خضر و الیاس مغلّد نیستند.

عجب این است که طرفداران حیات پیغمبران پیش از پیغمبر آخر الزمان، بشناعت قولشان متوجه نیستند که محمد مصطفی ص خاتم پیغمبرانست بنص قرآن و ضرورت شرع اسلام و دلیل عقل که محلّ ذکرش این رساله نیست، چگونه میگویند که عیسی و خضر و الیاس پیغمبرند و زنده هستند و حال آنکه حکم بحیات نلّه بعد از پیغمبر آخر الزمان منافات با ختم نبوت دارد مگر اینکه بگویند اینان از پیغمبری معزول شده و از امت خیر المرسلین هستند.

در اینصورت میخواهیم بینیم که فعلاً که عیسی زنده است بانجیل عدل میکند یا تابع قرآنست؟ و همچنین خضر و الیاس فعلاً پیغمبرند یا امت پیغمبر آخر الزمان؟ و پس از امت بودن مجتهدند یا مقلّد؟

ملاحظه کنید واقعاً اگر درست دقت کنیم، می بینیم که اعتقاد بحیوة عیسی و خضر و الیاس با داشتن مرتبة نبوت مخالف با قرآن و ضروری دین است.

ادله خاصه بر موت خضر و الیاس

ابن جوزی و صاحب کتاب «اصابه در احوال صحابه» از حضرت

علی بن موسی الرضا سلام الله علیه روایت میکنند که خضر مرده است .
 و از بخاری صاحب صحیح سؤال شد که آیا خضر و الیاس زنده هستند ؟
 جواب داد که چگونه زنده اند و حال آنکه پیغمبر پیش از وفاتش فرمود :
 لَا يَبْقَى عَلَى رَأْسِ الْمَاءِ مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ
 تا صد سال دیگر هیچیک از مردمانیکه امروز روی زمین وجود دارند
 باقی نخواهد ماند .

شیخ الاسلام ابن تیمیّه میگوید : اگر خضر زنده بود باید بیاید خدمت
 نبی اکرم و جهاد با کفار کند و دین را از پیغمبر بیاموزد و حال اینکه
 پیغمبر روز بدر فرمود : اَللّٰهُمَّ اِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةُ لَا تَعْبُدُ
 فِي الْأَرْضِ یعنی : خدای من ! اگر این جمیعت را هلاک کنی دیگر
 کسی نخواهد بود که ترا پرستش کند و عدد اصحاب بدر میشود و سیزده
 تن معروف بودند بنام و نشان و خضر و الیاس نبودند .

و در کتاب بحر از شرف الدین ابی عبدالله محمد بن ابی الفضل مرسی
 نقل میکنند که او قائل بموت خضر است . و از کسانی که قائل بموت خضر
 و الیاس هستند ، قاضی ابویعلی میباشد ؛ میگوید : چگونه خضر و الیاس
 زنده اند و حال آنکه با رسول خدا نه نماز جمعه خواندند و نه جماعت و نه
 جهاد کردند باینکه پیغمبر فرمود :

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كُنَّ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعُونِي

یعنی : قسم بآنکسی که جان من در دست اوست اگر موسی زنده می بود
 چاره ای جز متابعت من نداشت و خداوند میفرماید :

و ۷۵ ، ۳ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ

حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ
فَالَّذِينَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ أَصْرِي فَأَلَّوْا أَقْرَرْتُنَا فَالَّذِينَ
فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

بمعنی: و هنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبران را، چون آمد شما را از کتاب و حکمت، پس آمد شما را رسولی تصدیق کننده بر آنچه با شما است، تابگروند بآن و تایاری کنند اورا: گفت خدای مرا بیایا آیا اقرار کردید و گرفتید بر آن شما پیمان مرا؟ گفتند اقرار کردیم. گفت پس گواه باشید رمن با شما از گواهانم.

و شیخ صدر الدین قونیوی در کتاب تبصرة المبتدی و تذكرة المنتهی میگوید: «وجود خضر در عالم مثال است» و عبدالرزاق کاشی میگوید که: «خضر عبارت از بسط و الیاس از قبض است».

و بعضی از صوفیه میگویند که: خضر مقامی از مقامات نفس است که بعضی از صالحین بآن مقام واصل میشوند.

ادلة عقلی بر موت خضر و الیاس

۱- اگر خضر و الیاس بیش از نوح بودند باید با نوح سوار کشتی شوند و کسی نقل نکرده است!

۲- اتفاق دارند علما بر اینکه نوح هنگامیکه از کشتی خارج شد هر کس را با او بود مرد و غیر از زنان نوح کسی باقی نماند و دلیل بر این مطلب، آیه مبارکه ۷۶۳۷ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ. یعنی فرزندان نوح را اقی گذاردیم.

۳- اگر صحیح بود که بشری از زمان آدم تا قرب خراب دنیا باقی

باشد، این یکی از بزرگترین آیات ربوبی و عجائب خلقت بود و باید مسلماً خبر آن در قرآن مجید در چندین موضع ذکر شود و خداوند تبارک و تعالی نوح را که هزار سال عمر داد در قرآن ذکر فرمود چگونه يك چنین کسی را که هزاران سال عمر نمود ذکر نفرموده است؟

۴ - قول بر حیات خضر و الیاس قول بر خدا است بغیر علم، پس قول بحیات خضر و الیاس بنص قرآن حرام است. اما حرمت قول بخداوند بغیر علم از واضحات است و قول بحیات خضر و الیاس اگر ثابت بود، باید مدرکش قرآن یا سنت یا اجماع امت باشد این قرآن خداست اسمی از خضر نیست تا زندگانش باشد و از الیاس اسم هست اما ذکر از حیاتش نیست و در سنت رسول يك خبر صحیح در این موضوع یافت نمیشود و اما اجماع چنانکه دیدی بزرگان امت خیر المرسلین قائل به مرگ، هر دو اند.

۵ - منتهی چیزی که مثبتین خضر و الیاس بآن تمسك میکنند، حکایاتیست که نقل میکنند فلانی گفت من خضر را دیدم، دیگری گفت الیاس چنین بمن گفت! آیا خضر و الیاس علامتی دارند که بدان شناخته شوند؟ اگر کسی بگوید من خضر یا الیاسم، آیا ممکن است بصرف این که بگوید من فلانم تصدیق کرد؟ آیا ممکن نیست که شیادی باشد یا خیال کرده باشد؟!

چشم باز و گوش باز و این معنی حیرتم از چشم بندی خدا؟

۶ - خضر از مصاحبت موسی کلیم دوری جست و گفت: هَذَا فِرَاقُ

بَيْنِي وَ بَيْنِكَ چگونه راضی شد مفارقت موسی کلیم را و مصاحبت نمود

مردم را که صاحب آفات نمی شود مگر شیطان رجیم؟! سُبْحَانَكَ!
هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ.

۷ - اجماع ائمت است اگر کسی بگوید من خضر یا الیاسم و از پیغمبر
حدیث را شنیدم میگویند باید باین حرف اعتنا نکرد، و قول چنین
شخصی مدرک در دین نبخواهد بود.

۸ - اگر خضر و الیاس زنده اند مسلماً تکلیف ایشان ارشاد جاهل است،
آیا این عمل افضل میباشد یا در بیابانها و دریاها با وحشها و درنده ها
و ماعیها زندگانی کنند؟! اَمَا هَذَا إِلَّا حُمُقٌ وَ ضَلَالٌ.

آیات داله بر موت عیسی از کتاب حکیم

آیه اول اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتْوَفِيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ
مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ قَوْمَ الَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ نزاع میان کسانی که قایل بموت حضرت عیسی
هستند مثل صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات و کسانی که قایل
بحیوة اند در معنی تَوَفَّى و رَفَعَ است.

قائلین بموت میگویند توفی بمعنی قبض روح و اساته است و رفع
بمعنی رفع منزلت است: و قائلین بحیوة عیسی میگویند توفی بمعنی
قبض جسم و روح از زمین است و رفع رفع جسم و روح بآسمان میباشد.
در سابق بیان کردیم که باید تفسیر آیات قرآن را اولاً از خود قرآن
اخذ نمود و اگر در قرآن نباشد باید مراجعه بسنت بشود.

وما در اینجا اولاً بآیات قرآن ثابت میکنیم که توفی بمعنی میراندن

و رفع بمعنی رفع منزلت است و ثانیاً از راه حدیث اثبات این مدعی را
میکنیم و ثالثاً نص لغویین را شاهد بر آن قرار میدهم.

توفی در قرآن

خداوند تبارک و تعالی لفظ توفی را در مواضع متعدده قرآن بمعنی
میراندن استعمال کرده است.

۱- وَالَّذِينَ يَتُوفَوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُونِ اَزْوَاجًا يَعْنِي كَسَائِكَه
میرند و وامیکذارند جفتهایشانرا.

۲- وَ تَوَفَّيْنَا مَعَ الْاَبْرَارِ يَعْنِي مَارَا بَانِيكُوکاران بمیران.

۳- حَتَّى يَتُوفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ يَعْنِي تا آنکه آنان را مرگ در رسد.

۴- اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ اَنَّا نَكُ مِمِّرَانِد ايشان را

فرشتگان.

۵- هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ

آن خدائیکه شمارا شب میمیراند و میداند آنچه بد و خوب از شما در
روز صادر شده.

۶- حَتَّى اِذَا جَاءَ اَحَدُكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّهُ رُسُلُنَا تا آنکه هرگاه

بباید یکی از شما را مرگ میمیراند آنرا فرستادگان ما.

۷- حَتَّى اِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ تا آنکه چون آمدند

ایشانرا فرستادگان ما تا بمیرانیم ایشانرا.

۸- وَ تَوَفَّيْنَا مُسْلِمِينَ مَارَا مُسْلِمَانِ بمیران.

۹- وَ إِنَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ وَ إِنْ كُنْتُمْ إِتَّفَقْتُمْ عَلَى شَيْءٍ فَلَا حَرْصَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَاوِدُونَ عَنْ مَعَاذِ اللَّهِ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ
ترا بعض از آنچه ایشانرا وعده دادیم یا بمیرانیم تو را .

۱۰- تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّينِ بِالصَّالِحِينَ مِنْ مُسْلِمَانِ بِمِثْرَانِ وَ
ملحق بصالحین فرما .

۱۱- الَّذِينَ تَتَوَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ غَالِمِي أَنْفُسِهِمْ أَنَا نَكُنُّ مِثْلَهُمْ
میمیراند ایشانرا فرشتگان که مرئوسهای خودرا ستمکارند .

۱۲- الَّذِينَ تَتَوَقَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ أَنَا نَكُنُّ مِثْلَهُمْ
فرشتگانی که پاکیزه اند .

۱۳- أَعْبُدُوا اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّيْكُمْ مِنْكُمْ خَدَائِرًا كَمَا مِثْرَانِ
شمارا .

۱۴- وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّيْكُمْ وَ خَدَا آفَرِيدَ شَمَارَا پَس
میمیراند شمارا .

۱۵- قُلْ يَتَوَقَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ بِكُلِّ مَكَادٍ (ص)
میمیراند شمارا فرشته مرگی که موکل بر شما است .

۱۶- وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ إِتَّفَقْتُمْ عَلَى شَيْءٍ فَلَا حَرْصَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ
میرانند آنانکه کافر شدند .

۱۷- اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا خَدَائِرًا كَمَا مِثْرَانِ
رکش میمیراند .

۱۸- وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ

و بعضی از شما میمیرد و بعضی از شما بارذل العمر میرسد.

۱۹- فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِسَ جُكُونِه شُود چُون
ایشانرا فرشتگان بمیرانند.

توفی در حدیث

۱- عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ فِي كَيْفَ كَفَمْتُمْ
النَّيَّ قُلْتُ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ سَحُولِيَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قِمِصٌ وَلَا عِمَامَةٌ
وَقَالَ لَهَا فِي أَيِّ يَوْمٍ تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ قَالَتْ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ .

از عایشه روایت شده است گفت ابابکر بر من داخل شد و گفت رسول
خدارا در چند جامه کفن کردید گفت در سه جامه سفید سحولیه (سحول بفتح
سین قریه ایست در یمن) و در آن عمامه و پیراهن نبود ابابکر گفت وفات
رسول خدا در چه روز بود گفت روز دوشنبه.

۲- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةٍ قَالَتْ تُوَفِّيَتْ بِنِسْتِ النَّبِيِّ فَقَالَ لَنَا اغْسِلِيهَا ثَلَاثًا
از ام عطیه گفت دختر پیغمبر وفات کرد پس گفت برای ما سه مرتبه او را
غسل بدهید.

۳- إِنْ سَعِدَ بَنُ عُبَادَةَ تُوَفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا فَأَتَى النَّبِيَّ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أُمِّي تُوَفِّيَتْ وَ أَنَا غَائِبٌ عَنْهَا أَهْلُ بَيْتِهَا شَيْئِي
إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَتَى أَشْهَدُكَ أَنَّ حَائِطِي الْمَحْرَافِ
صَدَقَةٌ عَلَيْهَا مَادَرِ سَعِدَ بَنُ عُبَادَةَ وَفَاتَ كَرْدَ وَسَعِدَ غَائِبٌ أَزْ أَوْ بُوْدَ پَسْ أَزْ
آن آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله مادر من وفات کرد و من

غایب بودم آیا اگر صدقه بدهم برای آن نافع است پیغمبر فرمود بلی بعد سعد گفت شاهد میگیرم تو را که باغ خرما می من صدقه برای مادرم باشد.

۴- عَنِ الزَّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيُّ وَكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّ وَخَدَمَهُ وَصَحْبُهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ الَّذِي تُوُفِّي فِيهِ زَهْرِي كُفْتُ خَيْرَ دَادِ مَرَأِ أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ كَهْ خَادِمٍ وَصَاحِبِ پِيغمبر بود اینكه ابابكر نماز خواند با مردم در مرضيكه پيغمبر در آن وفات كرد.

و باید دانست که لفظ توفی در کتب حدیث بیشتر از هفت هزار مورد بمعنی می‌راندن استعمال شده است و ما در اینجا این چند حدیث را برای شاهد بر مدعی ذکر کردیم.

توفی در لغت

- ۱- منتهی الارب: توفی می‌راندن يقال توفى الله فلانا قبض روحه
- ۲- اساس البلاغه: تُوُفِّيَ فُلَانٌ وَ تَوَفَّاهُ اللهُ و ادركه الوفاة يعنى الموت
- ۳- اقرب الموارد: توفى المدة بلغها واستكملت توفى الله زيدا قبض روحه
- توفى فلان مجهولا قبضت روحه و مات فانه المتوفى والعبد المستوفى
- ۴- قاموس: توفاه الله قبض روحه ۵- تاج العروس: توفى فلان اذا مات
- ۶- لسان العرب: توفى فلان وتوفاه الله اذا قبض الله نفسه ۷- مزاج اللغة و توفاه اذا قبض روحه ۸- صحاح جوهري: توفاه بمعنى توفاه الله اى قبض روحه ۹- مختار الصحاح: وتوفاه الله اذا قبض روحه.

-۲۰-

رفع در قرآن

- ۱- وَأَوْشِقْنَا تَرْفَعُنَاهُ بِهَا وَلِكَيْهَ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَّهَ واکر میخواستیم هر آینه بلند میکردیم او را بسبب علم و لکن میل بسوی زمین و پستی کرد و پیروی هوای خود را نمود.
- ۲- فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ در خانه هائیکه رخصت داد خدا اینککه احترام شود و ذکر خدا در آن گردد
- ۳- إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ بسوی خدا بالا میرود سخن پاک و عمل صالح بر میدارد و بلند میکند او را
- ۴- خُافِضَةٌ رَافِعَةٌ یعنی روز قیامت گروهی را پست میکند و گروهی را بالا میبرد و مرتبه میدهد.
- ۵- فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعَةٌ یعنی در بهشت تختهای عالی رتبه گذارده شده است.
- ۶- وَفُورٌ مَرْفُوعٌ یعنی در بهشت فرشهای عالی گسترده شده است
- ۷- فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ یعنی قرآن در صحیفه های گرامی دانسته شده و عالی رتبه و پاکیزه است.

رفع در حدیث

- ۱- التَّوَّاضِعُ لَا يَرْيِدُ السَّعِيدَ إِلَّا رَفَعَهُ فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعْكُمْ اللَّهُ یعنی تواضع شخص سعید را رفعت میدهد پس تواضع کنید تا خداوند شما را بلند کند.

۲- إِذَا تَوَاضَعَ الْعَبْدُ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ هُنْكَامِيكهُ

عبد تواضع کند خداوند او را با آسمان چهارم بلندش میکند.

۳- إِنْ اللَّهُ يَرْفَعُ بِهَذَا الْقُرْآنِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ
خداوند بتوسط قرآن اقوامی را بلند و عزیز میکند و اقوامی را پست
و ذلیل میگرداند.

۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الْعَبَّاسِ يَعُودُهُ قَدْ خَلَّ
عَلَيْهِ وَالْعَبَّاسُ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ فَأَخَذَ بِيَدِ النَّبِيِّ فَأَقَمَّهُ فِي مَكَانِهِ
فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ رَفَعَكَ اللَّهُ يَا عَمُّ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَ رَسُولِ أَكْرَمِ بَعِيَادَتِ
عَبَّاسٍ آمَدَ وَ عَبَّاسٍ بَرَّ سَرِيرٍ نَشِئْتَهُ بُوَدَ مِنْ أَزْ وَرُودِ رَسُولِ أَكْرَمِ دَسْتِ
مِثْلَ كُشَانِ رَا كُفْرَتِ وَ بَرَّ جَايِ خُودِ نَشَائِدِ مِنْ أَزْ أَنْ يَنْفِخَ فَرْمُودِ اِي
مِنْ خُودِ تَرَا بَلَنْدِ كَرْدَانِد.

۵- اَللّٰهُمَّ اَرْفَعْ لِيْ وَ اَرْحَمْنِيْ وَ اَرْزُقْنِيْ خَدَايَا مَرَا
بِيَا مَرْزُ وَ رَحِمِ كُنْ وَ بَلَنْدِ مَرْتَبَةِ كَرْدَانِ وَ دُوزِيمِ دِه.

رفع در لغت

۱- لسان العرب- الرفع ضد الوضع وفي اسماء الله الرفع هو الذي
يرفع المؤمنين بالاسعاد واوليائه بالتقرب والرفع تقریب الشیء بالشیء و
فی التنزیل فرش مرفوعه مقر به لهم ومن ذلك رفعتہ الی السلطان ویقال
نساء مرفوعات ای مکرمات.

۲- تاج العروس: رفع ضد وضع ومنه حديث الدعاء اَللّٰهُمَّ اَرْفَعْ لِيْ

وَلَا تَضَعْنِي رَفَعْتَهُ إِلَى السُّلْطَانِ رَفَعَانَا رَفَعَهُ إِلَى الْحَاكِمِ رَفَعَا إِي قَرِيبَهُ
وَقَوْلُهُ تَعَالَى رَافَعَهُ قَالَ الزَّجَّاجُ تَرَفَعَ أَهْلُ الْبَطَاعَةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي بَيوت
إِذْنُ اللَّهِ أَنْ تَرَفَعَ قَالَ الزَّجَّاجُ قَالَ الْحَسَنُ تَأْوِيلُهُ أَنْ تَعْظُمَ وَمِنْهُ فَرَشَ
مَرْفُوعُهُ إِي شَرِيفُهُ وَكَذَا فِي صَحْفِ مَكْرَمِهِ مَرْفُوعُهُ .
۳ - صَرَّاحُ اللَّغَةِ: رَفَعَ نَزْدِيكَ كَرَدَانِيْدَن كَسَ بِكَسَى صَلَّتَهُ بِأَلَى وَمِنْ
ذَلِكَ قَوْلُهُمْ رَفَعْتَهُ إِلَى السُّلْطَانِ .

۴ - قَامُوسُ: رَجُلٌ رَفِيعٌ رَجُلٌ شَرِيفٌ وَالرَّافِعُ مَنْ أَسْمَاءُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي
يَرْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْأَسْمَادِ وَأَوْلِيَاءُهُ بِالتَّقَرُّبِ .

۵ - أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ: رَفَعَهُ إِلَى السُّلْطَانِ قَرِيبَهُ ۶ - مَنْتَهَى الْأَرْبِ: رَفَعْتَهُ
إِلَى السُّلْطَانِ رَفَعَانَا إِي قَرِيبَتَهُ ۷ - سَحَّاحُ جَوْهَرِي: الرِّفْعُ تَقْرِيْبُكَ الشَّيْءَ
وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَفَرَشَ مَرْفُوعُهُ قَالُوا مَقْرِبَتَهُ لَهُمْ وَمِنْ ذَلِكَ رَفَعْتَهُ إِلَى السُّلْطَانِ

نتیجه

از این مقدمات بر سبیل استقراء که آن حجة موصل بتعبدیق است
نابت شد که توفی و قبض و دفع هنگامیکه فاعل آن خدا باشد و مفعولش
خلق در توفی بمعنی میراندن و قبض روح است و در کلمه رفع بمعنی
رفع درجه است .

پس معنی آیه اینست که ای عیسی میمیرانم تو را و بعد از مردن روح
را بالا میبرم و رتبهات را محترم میگردانم .

اختلاف مفسرین

مفسرین در فهم این آیه اختلاف شدیدی کرده اند و آراء متباین
و اقوال متخالف پیاپی کار کرده اند و بر کلمه واحد اتفاق نثموده اند و ما

در اینجا آراء مفسرین با اشکالات وارد بر آنرا ذکر میکنیم تا دیگر جای شبهه نماند.

بعضی از مفسرین گفتند معنی انی متوفیک قابضك من الارض حیاً است یعنی ای عیسی تو را از زمین زنده قبض میکنم و رافعك یعنی بلندت میکنم و میاورم نزد خودم که فعلا عیسی با بدن جسمانی در آسمانست و بطلان اینقول از چند راه میباشد.

۱- اینکه این مفسر توفی را بمعنی قبض جسد گرفته و بهیچ وجه دلیلی از کتاب و سنت و لغت چنانکه قاعده تفسیر است نیاورده است.

۲- اینکه اگر کسی در کتب ادبیت تتبع کند در هیچ يك از آن شاهدی بر این معنی نمییابد بلکه شواهد بسیار برخلاف آن موجود است چنانکه ذکر شد.

۳- آخرین اعتراف دارند که ما دلیلی بر حیوة عیسی نداریم مگر احادیث نزول عیسی و این احادیث با اینکه موضوع و ساختگی است بایکدیگر هم متناقض میباشد چه و نه میشود با این اخبار بی سر و ته و دروغ و ساختگی آیات محکم قرآن را تأویل نمود و باید این اخبار موضوع ساختگی متناقض را که از یادگار خرافات عیسویت و مخالف با کتاب خدا میباشد طرح کنیم و بدیوار زیم چنانکه از شرع ایندستور بماند رسیده است.

۴- بنا بر این وجه لازم میآید که کلمه رافعك زیاد باشد چون وقتی که توفی را بمعنی قبض از زمین زنده گرفتیم دیگر لفظ رافعك معنی ندارد چون میگوید ای عیسی تو را از زمین زنده قبض میکنیم.

بعضی از مفسرین گفته اند معنی انی متوفیک منیمك است یعنی ای

عیسی توراً میخواستند و بعد رفع آسمان میکنم و متمسک میشوند بآیه مبارکه **اللّٰهُ يَتَوَفّٰى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا** و همچنین بآیه مبارکه **هُوَ الَّذِي يَتَوَفّٰكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ** و بطلان این وجه از چند راه است .

۱ - اینکه در آیه مبارکه **اللّٰهُ يَتَوَفّٰى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضٰى عَلَيْهِ الْاَمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْاٰخَرٰى اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ** مراد از توفی در این آیه بمعنی قبض روح و میراندنست بقرینه و الّتی لم تمت فی منامها یعنی کسیکه بمرک حقیقی نمرده است او را خداوند در منامش بمرک مجازی میمیراند پس در ذکر لفظ توفی با اقامه قرینه منام تنبیه بر اینست که قبض روح در نوم موت مجازست و دیگر اشاره بر اینست که توفی در اینجا از معنی حقیقی نقل بمعنی مجازی شده است و معنی حقیقی توفی موت است .

معنی آیه: خدایتعالی قبض میکند نفس ها را هنگام مرگشان و نفسهایی که در خواب نمرده اند پس نگاه میدارد آن نفسی که مرگش حتم شده است و رها میکند نفسی را که مرگش حتم نشده تا اجل مسمی و مدت معهود بدرستی که در این هر آینه برای مردم متفکر آیه و نشانه است و اما آیه دوم **وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّٰيكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيْهِ لِيُقْضٰى اَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** .

این آیه مثل آیه سابق توفی بمعنی موت است بقرینه لفظ لیل و ثم یبعثکم و تنبیه است بر اینکه توفی بمعنی انامه و خواباندن نیست بلکه مقصود امانت و بعث بعد از امانت است تا دلیل بر بعث روز جزا باشد و موت مجازی ربعث مجازی را دلیل بر موت حقیقی و بعث حقیقی قرار داده است اگر مراد به توفی در لیل خواباندن بود باید بعد از یتوفیکم بگوید ثم یوقظکم مقام ثم یبعثکم و این دلیل اضحی است بر اینکه توفی بمعنی مرگ است چون بعث متعلق بمردگانست و ایقاظ بنائیه و مثل این استعاره در قرآن بسیار است.

معنی آیه : و اوست خداوندیکه میمیزاند و قبض میکند روح شما را بسبب اینجا استعاره کرده توفی را از مرگ برای اینکه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمیز و افقاندن اعضاء از حرکت و کار و سرالنوم اخ الموت اشاره بهمین است و میدانند آنچه در روز کسب کردید پس شما را در روز از خواب برانگیزاند تا هنگامیکه مرگ برسد پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ پس آگاه کند شمارا در قیامت با آنچه عمل میکردید

۲ - اگر شخص متبع استقرء کند میباید لفظ توفی بدون قرینه در هیچ جا بمعنی خواباندن نیامده است و علماء اصول گفته اند تبادر علامت حقیقت است و اقامه قرینه علامت مجاز میباشد حتی در شعر شاعری توفی بدون قرینه بمعنی نوم نیامده است هنگامی که فاعل خدا باشد و مفعول عبد.

۳ - بنا بر فرض اینکه متوفیک بمعنی منیمک باشد باید این خواباندن وعده تازه ای مثل وعده های دیگر برای عیسی باشد و لازم میآید که تا زمان رفع نخواستار نباشد و باید قائلین باین حرف و مقلدینشان معتقد

باشند که مسیح پیش از رفع هیچوقت نخواییده باشد و باید این وعده بخواباندن سابقه نداشته باشد چون اگر سابق هم میخوابیده است تحصیل حاصل لازم میآید و این فعل لغواست و نسبت او بخداوند حکیم جایز نیست ۴ - اگر این تأویل صحیح باشد واجب است در آیه مبارکه فَلَمَّا

تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ هم جاری باشد چون ماده لفظ یکی است و اگر توفیتی را بمعنی خواباندن بگیریم لازم میآید اولاً نصاری مسیح را بعد از خوابیدنش او را خدا گرفتند نه پس از مرگش بنا بر مذهب ماونه بعد از رفعش بنا بر مذهب معتقدین بحیاء عیسی و ثانیاً باید معتقد باشیم که مسیح در مدت یکصد و بیست سال در مدت عمرش چنانکه در خبر است نخواییده باشد مگر یکدفعه که نصاری کمره شدند و فعلاً هم خوابست .

و بعضی از مفسرین گفته اند متوفیک بمعنی میثاک است عیسی مرد اما مردم باقی نماند بلکه پس از سه روز یا هفت روز زنده شد و با جسد عنصری با آسمان رفت و در آخر الزمان از آسمان نزول خواهد کرد و چهل روز زندگانی میکند بعد میمیرد و نزدیک قبر رسول اکرم دفن میشود و بطلان این قول از چند وجه است .

۱ - اینکه بر این قول هیچ وجه دلیلی از کتاب خدا و سنت رسول (ص) نیست .

۲ - نصوص قرآن حکم میکند که هر کس مرد بدنیا بر نمیگردد چه اهل بهشت باشد یا اهل دوزخ و ما مبحث رجعت را کاملاً ابطال نمودیم و کتاب اسلام و رجعت بقلم دانشمند محترم فرید تنکابنی کافی در ابطال این موهوم است و ما در اینجا چند آیه در ابطال رجعت بدنیا را نقل میکنیم

و خوانندگان را بکتاب مزبور حواله میکنیم .

۱ - أَفَمَنْ نَحْنُ بِمَعْتَدِينَ ۖ أَلَمْ نَقْتُنِ الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ۚ إِنَّ

هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۚ این آیه مبارکه مقاله اهل بهشت است یعنی اهل بهشت بیکدیگر میگویند دیگر برای ما مرگی نیست مگر مرگ نخستین در دنیا و عذاب هم نخواهیم شد و این يك رستگاری بزرگ است این آیه صریح است بر این که برای انسان جز يك مرگ مردن دیگری نیست و قول بر رجعت لازمه اش دو مرگ است پس قول بر رجعت مخالف با قرآنست

۲ - وَقَالَ الَّذِينَ أَتَبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ

مِنَ النَّارِ ۚ این آیه مبارکه مقاله اهل جهنم است معنی : و پیروان علماء سوء و شیاطین هنگامیکه خود را در عذاب شدید می بینند میگویند ایکاش ما دنیا بر میگشتیم و از متبوعین و علمای سوء بیزاری میجستیم همچنانکه ایشان از ما بیزار گشتند همچنان خداوند بآنان نشان میدهد کردارهایشان را که جز حسرت چیز دیگری برای ایشان نخواهد بود و این اهل جهنم هیچ وقت از آتش خارج نخواهند شد .

و بر طبق همین مضمون که اهل عذاب آرزوی رجعت و برگشتن دنیا را میکنند و جواب یأس داده میشوند آیه مبارکه قُلُوا أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ایکاش دنیا بر میگشتیم و مؤمن میشدیم و نیز آیه مبارکه أَوْ تَقُولُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ یعنی هنگامیکه گناهکار عذاب را می بیند میگوید

ایکانش بدینا بر میگشتم و از بیکو کاران میشدم .

۳- کَيْفَ تَشْكُرُونَ لِلَّهِ وَكُنْتُمْ أَتَوَاتًا فَاحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّقُكُمْ

ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی چگونه کافر بخداوند می‌شوید

و حال آنکه شما مردگان بودید یعنی اجسامی بودید که آبرا حیات نبود

پس زنده گردانید شما را بفتح روح در ابدان پس بحیوانیت شما را در وقت

انقضای آجال پس دیگر باره زنده گردانید شما را در بفتح سو و پس بسوی

خدا بازگشت خواهید نمود؛ در این آیه مبارکه دو موت و دو حیات

مقرر فرموده و بهیچ وجه اسمی از رجعت بفتح رجاء نیست .

۴- قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَأَعِزَّنَا فِي ثَمَرَاتِ الْأَشْجَارِ أَفْئِدَتِنَا لَا أَتَفْقِئِينَ بِذُنُوبِنَا رَبَّنَا

فَقَهْلَ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ این آیه مبارکه مثل آیه سابق که دوموت

و دو حیات را بیان میکند که مراد از امانه اول حال طفله است که آبرا

میراند و در دنیا زنده کرد پس از آن میراند آبرا بموت دوم پس از آن

زنده کرد او را برای بعثت؛ یعنی آیه گویند کافران ای پروردگار ما

دو مرتبه ما را میراندی و دو مرتبه زنده کردی آیا برای ما راهی هست که

از عذاب دوزخ خارج شویم .

۵- وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْبَةٍ أَهْلِكُنَا هَآ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی قریه‌ای

را که هلاک گردیم برگشت بدینا نخواهند نمود .

۶- أَلَمْ يَرْزُقْنَا كَمَا أَرْزُقُهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ

وَ إِن كُنْ كُلُّ لُحْمٍ مُّخْتَلِفٍ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ فُرْقَانٌ أَمْ إِنَّمَا أَغْمِضُكُمْ لَمَّا خَلَّكُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيكُمْ فَتَنَّاكُم بِإِحْزَانٍ فَالْحَكُّ وَالْحُكْمُ

که آنهم از همان قرون که ما پیش از ایشان آفرینشان کردیم و شما را از میان ایشان جدا کردیم و شما را از میان ایشان جدا کردیم و شما را از میان ایشان جدا کردیم

کرده ایم بسوی دنیا نخواهند رجعت کرد و تحقیقاً همه افراد بشر از گذشته و آینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود .

۷ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ وَقَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخُ الْيَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی کفار و فقیکه مشرف بر مرگ شدند و تا اندازه‌ای از حقیقت امر آگاهی یافتند متذکر بی ایمانی و زبان کاری خود شده و در نتیجه حسرت و ندامت آنان را فرا گرفته سپس با حالت ناثر از خدا تقاضای رجعت بدنیا میکنند میگویند پروردگارا مرا بدنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم و آنچه را که از من ترک شده بجای آوردم خدا تقاضایان را بطور استبعاد و در نهایت شدت رد کرده میگوید هرگز روی دنیا را نخواهید دید رجعت و برگشتن بدنیا کلمه ایست که تنها اینان قائل بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن و گوش دادن نیست در جلو ایشان برزخ است تا روز قیامت .

از این آیات محکّمات واضح شد که کسی که مرد بدنیا بر نمیگردد و عیسی که مرد بعد از سه روز یا هفت روز بدنیا بر نگشته است و همچنین عقابندی که غلاّه از شیعه دارند و میگویند پیغمبر و ائمه بدنیا رجعت میکنند و همچنین شیخین و عثمان و معاویه و یزید بدنیا بر میگردند و علی و اولادش از آنان قصاص میکنند این آیات رد آنرا میکند .

سبحان الله خیلی جای تأسف است که مسلمانان مراجعه بقرآن نمیکنند و بهیچ وجه تدبیر در آن ندارند و یک سلسله خرافات امم گذشته را وارد در اسلام کرده و باو صورت دین میدهند و اسلام و قرآن را مقتضی میکنند ۳ - از وجوه ابطال این قول : موتی که مفسر برای عیسی قائل شده

خالی از این نیست یا بعد از استیفاء اجل مقدر مسیح است یا پیش از آن بنا بر این که بعد از استیفاء اجل باشد یعنی اجلش سر رسید و وفات نمود مسلماً رفع روحانی خواهد بود نه جسمانی و اگر مرك پیش از استیفاء اجل عیسی بود این حرف مخالف با محکم قرآنست که میفرماید
 مَا تَسْبِقُ مِنْ أَمَّةٍ آجَلُهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه چنین گفته اند یا عیسی انی مُتَوَفِّيكَ وَ رَأْفُكَ فرض تقدیم و تأخیر کرده اند باین طریق انی رافعك الان ال السماء ثم منزلک من السماء الى الارض ثم ممیتك بعد النزول یعنی ای عیسی تو را رفع با آسمان میکنیم بعد تو را از آسمان بزمین میفرستیم پس از نزول تو را می میرانیم بظلال این معنی از چند راه است .

۱ - این که هیچ مؤمنی حق ندارد بدون دلیل در آیات خدا تصرف کند و تقدیم و تأخیر در کلمات قائل شود و کتاب خدا را تحریف کند چنانکه خداوند یهود را بواسطه این عمل مذمت فرمود چنانکه میفرماید
 وَ اخْرِفُونَ كَلِمَةً عَنْ مُوَاظِعِهِ چو یهود کلمات توریة را از محل خود حرکت میدادند و بهوس خود معانی آنرا تغییر میدادند و این تقدیم و تأخیری که مفسر قائل شده است همان عمل یهود میباشد و مسلماً حرام و افترای بخالق جهانست .

۲ - بنا بر این معنی يك نحو اعتراض بر فصاحت و بلاغت قرآنست که خداوند نتوانسته عبارت صحیح بدون تقدیم و تأخیر اداء کند نعوذ بالله من غضب الله .

۳ - بنا بر این تفسیر لازم میآید معطوف علیه معطوف باشد و آنچه

که معطوف است معطوف علیه و این اشد شناعة است بخصوص در کلام رب العالمین .

۴ - لازم می آید تقدیم معطوف بر معطوف علیه با دخول حرف عطف بر معطوف علیه و اینهم جداً شنیع است .

و از آیات داله بر موت عیسی

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي
وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا
لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي
بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ
فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ چون خداوند تبارك و تعالی پس از قبض روح و میراندن مسیح

بر او اعمال و افعال قومش را و دقاله نصاری در مسیح و مریم که معتقد به
به الهیت این دو بودند عرضه نمود و از مسیح همگی این اعمال و اقوال
را پرشش نمود که ای مسیح تو گفتی من و مادرم را خدا قرار دهی
مسیح از این باز پرس الهی باضطراب او فتاد و بدرگاه ربوبی عرض نمود .

۱ - سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ تَنْزِيهِمِ كُنْتُ
تورا نسزد که بگویم آنچه یزیکه گفتن آن سزاوار نبود .

۲ - إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ أَكْرَإِنْهَا كَفْتَهُ مِنْ بُوْد تُو دَانِسْتَه اِی .

۳- مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ
نکتم بمردم مگر آنچه تو بدان امر کردی و آن پرستش خدای واحد است
۴- وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ مِنْ مَادَامِيكِهِ دَرْمِیَانِ اَیْنَانِ بُوْدَم بِرِ اَعْمَالِ و اَقْوَالِ الشَّانِ
گواه بُوْدَم و هُنْكَ اَمِیْکِه مَرَا مِیْرَانْدِی تُو بِرِ اِیْشَانِ نَکِهْبَانِ بُوْدِی وَ تُو گَوَاهِ
بِرِ هَرِ چِیْزِی وَ مَفَادِ هَمِه اَیْنِ جَوَابِهَا اَنْکَرِ اَمْرِ تَنْلِیْثِ و اَظْهَارِ بَیْ عِلْمِی
بِضَلَالَاتِ نَصَارِیِ اَسْتُ

و شَاعِدِ بِرِ اَبْنِکِه تُو فِیْ دَرِ اَیْنِجَا هَمِ بِمَعْنِیِ مَرَا اَسْتُ بَخَارِیِ دَرِ کِتَابِ
سُورَةِ اَلْاَنْعَامِ دَرِ کِتَابِ تَفْسِیْرِ اَیْنِ حَدِیْثِ شَرِیْفِ وَا نَقْلِ تَمُوْدُنْدِ
حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ نَعْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ تَخَلَّطَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ
مَعَدُّوْنَ إِلَى اللَّهِ حَمَاقَةً وَ عَرَاةً غُرْلًا ثُمَّ قَالَ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
نُعِيدُهُ وَ عَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ثُمَّ قَالَ الْاَوَّلُ الْخَلْقُ يُكْسَى
فِي الْاَوَّلِ اِبْرَاهِيمُ الْاَوَّلُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتِ
الشَّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ اصْحَابِي فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اَحْدَثُوا بِعَدِكَ
فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا
تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ :

رَسُولِ اَكْرَمِ خُطْبِه خَوَانْدِ و فَرَمُوْدِ اَیْمَرْدَمِ شَمَا رُوْزِ قِیَامَتِ حُشْرِ بَخْدَا
مِیْشَوِیْدِ پَایِ بَرِهْنِه و عَرِیْبَانِ وَ خَنْتَنِه نَکَرْدِه پَسِ اَزْ اَن فَرَمُوْدِ هَمَانْطَوْرْ کِه

خلق شدید عود خواهید نمود پس از آن فرمود اول شخصی که در آن روز لباس میپوشد ابراهیم است و در آن روز مردان از امت مرا میآورند بطور بد و سخت پس میگویم ای پروردگار من بداد اصحاب من برس پس گفته میشود ای پیغمبر تو نمیدانی بعد از تو چه کارها کردند پس میگویم چنانکه عبد صالح عیسی گفت مادامیکه در میان آنان بودم مواظب و شهید بودم و هنگامیکه مرا مراندی تو نگهبان بودی و تو بر امر خیری شهیدی.

اگر در این حدیث شریف دقت کامل شود واضح میگردد که چگونه شهادت داد رسول خدا بوفات مسیح هنگامی که کلمه فلما توفیتی را برای نفس خود استعمال کرد چنانکه مسیح استعمال کرد و بدیهی است که رسول خدا وفات فرمود و قبر مبارکش در مدینه منوره موجود است پس از این بیان که رسول خدا واقعه خود و واقعه مسیح را يك واقعه قرارداد معنی توفی در آیه فلما توفیتی معلوم شد و مسلم شد که بمعنی میراندن است نه معانی تراشیده شده ای که در لغت عرب اصل صحیحی ندارد و اگر معنای توفیتی رفع بآسمان زنده یا جسم عنصری بود باید پیغمبر ما با جسم عنصری بآسمان رفته باشد چون رسول اکرم نفس شریف خود را با عیسی در کلمه توفیتی شریک کرد.

و رسول اکرم اکتفای باین نمود و فرمود لو کان موسی و عیسی حین ما و سعهما الا اتباعی اگر موسی و عیسی زنده بودند قدرت نداشتند مگر اینکه مرا متابعت کنند: و این حدیث شریف را ابن قیم در مدارج السالکین و ابوالفداء در تفسیرش و شیخ عبدالوهاب شرانی در یواقیت و جواهر و شیخ اکبر محی الدین در فتوحات و شیخ ابن حجر ذکر نموده اند

وا از آیات دالت بر وفات مسیح

وَمَا قَدَّأَوْهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنَّ شُبَّةَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّلُمِ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا .

وجه استدلال باین آیه اینست که عیسی هنگامی که ادعا کرد من مسیح موعود در توریة هستم نصاری ایمان آوردند اما یهود او را تکذیب نمودند و یهود در توریة خوانده بودند که منتبئی را باید کشت و هر کس را بدار آویزند ملمونست و خداوند او را رفع نخواهد نمود و این عقیده در آنان راسخ بود که هر مصلوبی ملمونست بنا بر این برای تکذیب و ملمونیت مسیح و عدم رفع روحانی آن مکرری نمودند و بحیله شرعی متوسل شدند باین که مسیح را کشته و بدارش بیاویزند تا کذب و ملمونیت و عدم رفع روحانی او بحکم توریة ظاهر گردد و باسطلاح منطق شکل اولی تشکیل دادند باین ترتیب مسیح بن مریم مصلوب است و هر مصلوبی ملمون و غیر مرفوع بخدا میباشد پس عیسی (نمودن الله) ملمون و مرفوع بخدا نیست .

خداوند در این آیه مبارکه تکذیب این مقاله را کرده است و برای رفع بهتان یهود از مسیح فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ یعنی مسیح را نکشتند و بدار نیامیختند برای اینکه باو وعده فرموده بود که انی متوفیک من نورا میمیرانم بخت اف نه بقتل و صلب وَلَكِنَّ شُبَّةَ لَهُمْ یعنی دلکن مشتبہ شد این مطلب در نظرشان و اختلاف کردند بسنی گفتند او را

کشتیم و بدار آویختیم و بعضی گفتند نکشتیم و بدار نزدیم و اِنْ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ كَسَانِيكَه در قتل و صلب مسیح اختلاف کردند لفظی شك منه در مسئله قتل و صلب در شك اند مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا اَتَّبَعَ الظَّنُّ بِقَتْلِ مَسِيحٍ علم ندارند مگر متابعت ظنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و يَقِينًا مَسِيحٍ را نکشتند تا ملمعونیت و عدم رفع روحانی او ثابت شود بَلْ رَفَعَهُ اللهُ اِلَيْهِ بلکه خداوند بمسیح رفعت روحانی عطاء فرمود و او را بلند مرتبه کرد تا بعهد خود وفا کرده باشد و آن عهد انی متوفیک است .

و در سابق معلوم شد که هنگامیکه فاعل رفع خدا باشد و مفعول آن یکی از مردم معنایش منحصر برفع روحانی است و غرض از یهود که عیسی رفع نشده است رفع جسمانی نیست بلکه رفع روحانیست که ملمعونیت باشد پس میان مفاد صلب که ملمعونیت است و مفاد رفع روحانی که قرب بحق است تناقض خواهد بود و هنگامیکه صلب ثابت نشد که ملمعونیت است ثابت میشود رفع روحانی که مفادش قرب بخدا است چنانکه این معنی مقتضی کلمه بل ابطالیه است .

و همین سر مسئله است که خداوند کشته نشدن و دار آفرتن عیسی را ذکر نمود و تبرئه کرده مسیح را از آنچه یهود گفتند و گرنه هیچ ضرورتی داعی نبود بر اینکه قصه عدم صلب را ذکر کنند کشته شدن برای انبیاء نقص و کسر شان نیست و چه بسیار انبیاء را در راه خدا کشتند مثل یحیی و ذکریا و امثال آن .

واز آیات داله بر وفات مسیح

مَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ
أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ یعنی مسیح بن مریم پیغمبر است مثل
انبیائی که پیش از او مردند و مادرش صدیقه بود و طعام میخوردند .
در این آیه مبارکه خداوند موت عیسی را بطریق استقراء ثابت میکند
باین بیان که آنچه از عوارض بشریه برای انبیاء عارض گردید عیسی را
نیز عارض شد و یکی از عوارض مرگ است پس عیسی مرده است چنانکه
انبیای سابق مردند و نیز این آیه خدائی عیسی را بموت و خوردن طعام
باطل میکند و بنا بر تقدیر حیوة عیسی مدعی نقض میشود و آنچه قرآن
خراب کرده تشدید میگردد و آنچه نصاری در حق عیسی و مریم قایل
شده اند ثابت خواهد شد اعاذنا الله منه .

واز آیات داله بر وفات مسیح

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی و آنانکه جز خدا
اورا بالو هیت میخوانند از مسیح و مریم و عزیر اینان چیزی را نمیتوانند
بیافرینند و حال این که خود اینان مخلوقند و اینان مردگانند و زندگان
نیستند و نمیدانند چه هنگام مبعوث خواهند شد و این آیه اشاره بشکل
اولست باین طریق مسیح معبود نصاری من دون الله است و هر معبودی
میت است پس مسیح میت است .

بطلان استدلال به آیات بر حیات مسیح

قائلین بحیات مسیح استدلال بآیاتی کرده اند و ما در اینجا آیات را ذکر کرده و وجه بطلان آنرا بیان میکنیم.

۱ - وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ .

براین آیه استدلال کرده اند بحیوة عیسی و پایه استدلال را بر دو اصل قرار دادند اول اینکه لیؤمنن موکد بنون تأکید ثقیله است و بر قول نحویین معنی مضارع را منحصر در استقبال میکند دوم اینکه ضمیر به و موته راجع بعیسی بن مریم است و این معنی را بخاری در صحیحش از ابوهریره نقل میکند معنی آیه یعنی هیچ يك از اهل کتاب نیست مگر پیش از مردن عیسی بآن ایمان میآورد حاصل اینکه اولاً عیسی زنده است و دلیل بر آن لفظ قبل موته است و ثانیاً اینکه همگی اهل کتاب در زمان آینده بعیسی ایمان میآورند و دلیل بر آن نکره در سیاق نفی و نون تأکید است و مراد از زمان مستقبل نزول عیسی است چنانکه احادیث نزول براین مطلب دلالت دارد این منتهی دلیلی است که طرفداران حیات عیسی بآن استدلال میکنند.

مفسرین در مرجع ضمیر به و موته اختلاف کرده اند بعضی گفتند ضمیر موته باهل کتاب بر میگردد اما ضمیر اول که به باشد راجع بخدا است یعنی همه اهل کتاب پیش از مرگشان ایمان بخدا میآورند بعضی ضمیر به را بقرآن بر میگردد و بعضی بمحمد ص بر میگردد و مآل همه یکی است بجهت ایمان بخداوند تمام نمیشود مادامی که ایمان بجمیع رسل نیاورند و ایمان به محمد ص مستلزم ایمان بعیسی است و بعضی گفتند هر دو ضمیر به عیسی بر میگردد از این اختلاف مفسرین ثابت شد که آیه

محمل الوجوه و ظنی الدلاله است نمیشود آنرا دلیل قطع گرفت چون
وقتی احتمالات پیدا شد استدلال باطل است چنانکه گفته اند اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال .

اکنون در مقدمات استدلال نظر میکنیم تا صحت و سقم آن معلوم
گردد؛ میگوئیم قاعده مقرر در نحو اینستکه نون تأکید معنی مضارع
را منحصر در استقبال میکند نه بطوریکه مستدل گفته است چون تنقیح
این قاعده اینستکه صیغه مضارعی که مشترك میان حال و استقبال است
هنگامی که نون تأکید باو ملحق شود متعین برای استقبال است و اگر
لام تأکید مالحق بآن شد متعین برای حال خواهد بود این قاعده قدیم
و مستمر و بر زبان کودکان جاری و در کتب نحو نوشته شده است اما
در کتب نحو نیست که مضارع و قتیکه مصدر بلام تأکید شد و نون تأکید
باو ملحق شود بمعنی استقبال خواهد بود و هر کس مدعی این معنی باشد
بر او است که ثابت کند .

و تحقیق در این مسئله اینستکه مضارع مؤکد بلام و نون برای
استمرار است بجهت اینکه نون مقتضی استقبال است و لام مقتضی حال
و مسلم است اینکه صیغه واحد در فهم واحد ممکن نیست دو معنی متضاد
را افاده کند پس لامحاله ادات استقبال و حال لغو میگردد و چون ترجیحی
نیست برای حفظ از لغویت و عمل بدلیلین حتی الامکان صیغه برای استمرار
خواهد .

پس از این بیان واضح شد اینکه آیه لیؤمنن جمله خبری نیست
بلکه انشائیست چنانکه بیضاوی و کشاف و ابوسعود و غیر اینان از مفسرین
تصریح کرده اند پس این آیه اخبار از استقبال نیست و بنا بر این استدلال
باین آیه بر حیوة عیسی بهیچ وجه صحیح نخواهد بود .

اما ارجاع ضمیر به وموته بعیسی بن مریم چنانکه مفاد مقدمه دوم از استدلال بود این نیز هم صحیح نیست بجهت اینکه اگر فرض کنیم همه یهود بعیسی ایمان میآوردند پیش از موت عیسی لازم میآید اینکه بنی اسرائیل تا زمان نزول عیسی زنده و سالم باشند چون ایمان همه اهل کتاب موکول بحیات عیسی تنها نیست بلکه موقوف بحیات تمام کفار بنی اسرائیل از اول زمان تا روز قیامت است و با این هم واجب است عیسی تا روز دین زنده باشد و از مسلمات و بدیهیاتست که بسیاری از یهود مردند و دفن شدند و ایمان بعیسی نیاوردند بنابراین چگونه است میآید که گفته شود یهود ایمان بمسیح پیش از مرگ مسیح میآوردند پس معلوم شد که این معنی باطل است و از این جهت در تفسیر مظهري میگوید ارجاع ضمیر وموته بعیسی ممنوع است و حدیثی هم دال بر این معنی نیست و این قول را ابوهریره گمان کرده است .

پس تأویل صحیح اینست که گفته شود ضمیر به راجع به بیان سابق است یعنی واقعه قتل و بدار آویختن مسیح و ضمیر دوم که موده است راجع باهل کتاب میباشد یعنی هیچ يك از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود ایمان میآورد بعدم قتل و صلب و شاهد بر این معنی قرائت ابی بن کعب است که این آیه را باین طریق قرائت نمود

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ سِوَىٰ ذَٰلِكَ
و ابو عبیده در فضایل القرآن میگوید که قصد از قرائت شاذه تفسیر قرائت مشهوره و تبیین آنست و این در قرائت تابعین مسلم است که قرائت آنان مفسر خواهد شد چه برسد به بزرگان اصحاب بخصوص ابی که رسول اکرم در حقش فرمود اقْرَأْكُمْ أَبْنَىٰ و نیز در حدیث متفق علیه است

قال رسول الله ان الله امرني ان اقرء عليك القرآن قال الله سماني لك قال نعم قال و ذكرت عند رب العالمين قال نعم فذرفت عيناه .

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

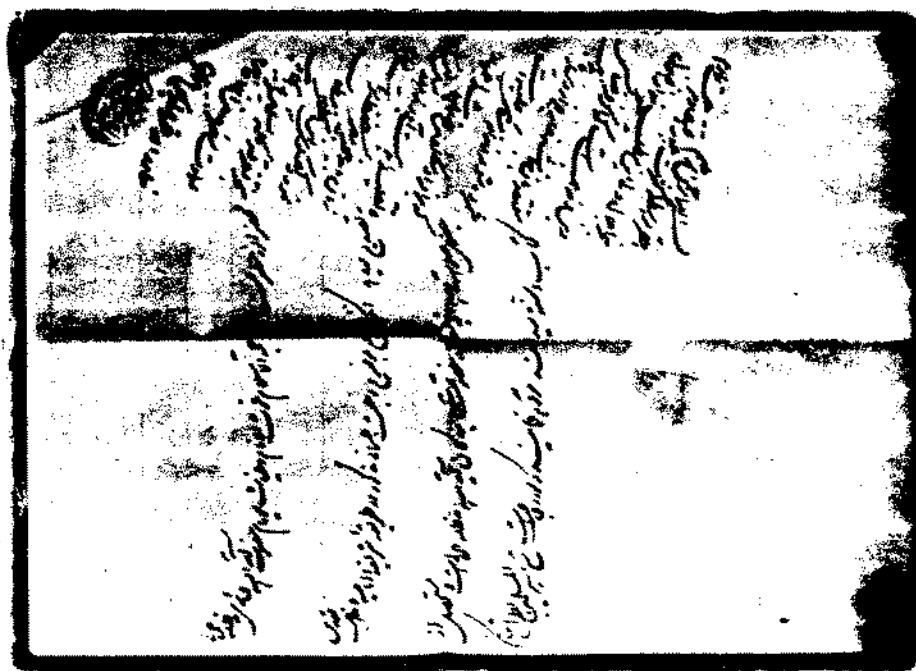
قول خدایتعالی وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ
 جمعی باین آیه استدلال بحیات مسیح کرده اند که عیسی در کاهواره سخن گفت و بعد از نزول از آسمان که سن کهولت است نیز سخن میگوید .
 اگر این آیه کریمه را بهیئت ترکیبی آن با قطع نظر از معنی بطنی و مرخرفی که ذکر کرده اند توجه کوچکی شود بهیچ وجه اشاره بمطلوبشان ندارد چه برسد که دلالت قطع داشته باشد بجهت اینکه منطوق عبارت اینست که عیسی در حال صباوت در مهد سخن گفت و حال کهولت هم سخن گفت و از معنی بطریق لزوم استفاده میشود که عیسی نمرود تا پیر شد و در تفاسیر و تواریح ثابت است بر اینکه عیسی بکهولت رسید و بوحی و نبوت سخن گفت و تبلیغ رسالت ربش را نمود از کجای آیه صعود و نزول آن و تکلمش را ثابت میکنند .

و از آیات مستدله بر حیات مسیح

قول خدایتعالی وَ إِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَادِرٍ ثَابِتٍ
 آیه مفسرین اختلاف کرده اند بعضی گفتند ضمیر انه راجع بقرآنست و بعضی گفتند راجع به محمد است و بعضی گفتند راجع بعیسی است که مراد تولد آن بدون پدر است یا نزول از آسمان و کسانی که قایل بحیات عیسی هستند بوجه اخری استدلال میکنند که مراد نزول از آسمان است و این استدلال هم تمام نیست چون آیه محتمل معانی مختلف است و

در میان اهل علم شایع است که اذاجاء الاحتمال بطل الاستدلال بلی
اگر امتناع وجود دیگر ثابت شد این وجهیکه باو استدلال میکنند
صحیح خواهد بود علاوه بر این فلا تمترن بها دلیل قطع است بر این که
ارجاع ضمیر بعیسی که مراد نزول او از آسمان باشد ممتنع است بجهت
اینکه آیه مبارکه در مورد تهدید است و تهدید صحیح است هنگامی
که علامت قیامت واقع شده باشد اما پیش از وقوع علامت قیامت تهدید
معنی ندارد چون منکرین قیامت را افحام نخواهد نمود چون برای
منکرین جایز است که بگویند علامت که یافت نشده چگونه تهدید
صحیح است .

و اقرب بصواب اینست که مراجع ضمیر مسیح است و مراد از آن
زائیده شد او است بوی پدر چون در تواریح ثابت شد که فرقه صدوقیه
از وجود پیش از ولادت مسیح منکر قیامت بودند پس برای ازاله شبهه
از آنان فرمود و إِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلنَّاسِ فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا و دلیل بر این قول
تعالی وَلَنَجْزِيَنَّ آيَةَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَمْراً مِّنْهُمْ شَيْئاً و صواب اینست که
ضمیر راجع بقرآنت چون قرآن متکمل اثبات قیامت بواضح ترین
راهها است که هیچ کس را شک برای او نخواهد بود . وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .



مقدمه

بهترین ضامن بقا و راستگوترین معرف مردان بزرگ آثار آنانست . هنگامی که اثر سودمند و برجسته‌ای از مرد بزرگی در دست باشد نه میتوان او را مرده پنداشت و نه حاجتی به تعریف خصائل و فضائل او است . بسیار کسان هستند که ارسطو و بوعلی و مولوی و فردوسی و سعدی یا «وات» و «ادیسون» را بخوبی میشناسند یعنی با آثارشان آشنايند ولی شاید از صد یکی هم ندانند که این بزرگان کی و کجا تولد یافته ، چگونه زیسته ، چه وقت و چگونه بدرود حیات گفته اند .

معهذا و با اعتراف باین نکته از دو جهت خود را موظف میدانم در آغاز این رساله شرحی بعنوان مقدمه در باره زندگی و فضائل و آثار مؤلف عالیشانم آن بنگارم . یکی از آنجه که دوستان بزرگ برداشتمندم به ایفای این وظیفه مأمورم کرده اند ، و دیگر از آنرو که استاد بزرگوارم مرحوم شریعت سنگلجی مؤلف این رساله و رسائل و کتب دیگر حقی عظیم از حیث تعلیم و تربیت بزرگوارانه دارد و عظمت این حق معنوی بقدری است که اگر تا پایان زندگی هم شرح فضائل او گویم و نویسم به ادای آن موفق نخواهم شد .

هنگامیکه به نگاشتن این مقدمه مأور شدم يك مطالعة اجمالی در صفحات چاپ شده محوالموعوم کردم و بار دیگر در دل بر شجاعت و صراحت لهجه و احاطه و اطلاع استاد ارجمند آفرین گفتم . بنظر من عالیترین صفات و فضائل برای يك مرد بزرگ علم و احاطه او در عین حال شهامت و صراحت

و ثبات قدم و پشتکار او در باره معلومات خویشتن است که بطور کلی این صفات را به «عمل» تعبیر میتوان کرد. علم در جهان بمعنی مطلق «دانستن» زیاد وجود دارد و بگمان من ارزش برای آن قائل نمیتوان شد؛ چیزی که بسیار کمیاب است و ارزش بی انتها دارد عمل به علم یعنی علمی است که با «توانستن» همراه باشد. بسی مشکل است که آدمی چیزی را بداند و دانسته خود را بمقام یقین و ایمان برساند و برای گفتن و اعمال و تبلیغ آن همت و شجاعت داشته باشد. نه فقط در جامعه ما بلکه در همه جوامع بشری هنوز جهل واقعی بر علم حقیقی فزونی دارد و هر شعله علم و فضیلت مواج با فضاهاى بیکرانست مملو از ظلمت جهل و غفلت است. چراغ علم آرام آرام میسوزد و نور میافشاند ولی در ظلمات جهل و نادانی طوفان های هولناک بر میخیزد و به خاموش کردن نور میکوشد چه بسا ازین چراغ ها که جمال خویشتن را با حجاب های ضخیم و تیره می پوشانند و از حمالات امواج ظلمت میگریزند، گوشه سلامتی بر میگزیزند و بی اعتناء به غوغای جهل و اگر اهل یقین باشند فقط درون خود را روشن میکنند و اگر با از مرحله شک بیرون ننگداشته باشند اشعه بی فروغ و بی حاصلی هستند که پخش نشده نابود میشوند. در این میان چراغ حقیقی آنست که در مقابل هجوم ظلمت ها بر تابش و نور افشایی بیفزاید و از سوختن درون خود نهراسد، مقاومت کند و ضعف و تنور بخورد راه ندهد. صد بار در مقابل حالات هولناک ظلمت خم شود و باز سر راست کند و سرانجام آثار روشن و نمایانی از نور افشایی خود در میان ظلمت ها باقی گذارد. این چراغ عالم آراء همان مرد دانشمندی است که به دانش خود یقین دارد، به مقتضای آت عمل میکند، حقیقت را هر چه تلخ تر باشد و هر قدر با موهومات عوام و خرافات جهال مبین باشد

و آنها را به مخالفت و عناد برانگیزد میگوید، گر بیان گمراهان را که به بیغوله‌های کثیف و مهلك جهل و ضلالت خو گرفته‌اند و بی‌های جان نیز حاضر بترك آن نیستند میگیرد و بطرف نور و رستگاری و سعادت راهبریشان میکند و برای ایفای این وظایف بزرگ به زیور صراحت لهجه و شجاعت آراسته است.

مرحوم شریعت سنگلجی از اینگونه مردان بزرگ بود و مسلماً گزافه نگفتند کسانی که ماههای اخیر پس از رحلت استاد بزرگ گفتند و نوشتند که قرنها خواهد گذشت و دیگر چنین مردی در عالم اسلام بوجود نخواهد آمد.

در همین رساله كوچك كه شاید در میان آثار ممتاز مرحوم شریعت در درجه دوم یا سوم اهمیت باشد شواهد مسلمی از اندازه علم و اطلاع و میزان شهامت و صراحت لهجه و حق‌گوئی اومیتزان یافت. مندرجات این رساله باصراحتی کم نظیر يك سلسله خرافات و موهومات را که صدها سال بوسیله مفسرین و روحانی‌نمایان بی اطلاع مؤلفین پیمایه و گویندگان جاهل یا معرض در اعماق مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طیفه متوسط و عالی ریشه دوانیده بود نابود میسازد و دامن اسلام و قرآن را از تاویلات زیان‌بخش و تمییزات سوئی که با عقل سلیم جور نمی‌آید و سلاحی بدست دشمنان و مخالفین اسلام میدهد ياك می‌کند و حقایق امر را با دلائل معقول و تردید ناپذیر باز می‌گوید.

شاید بنظر آسان آید وای در حقیقت بی‌اندازه مشکل است که يك فرد در مقابل هزاران نفر تهی مغز و کم مایه و میلیون‌ها نفر معتقدین متعبد و چشم و گوش بسته و گمراه، حقیقتی را با صدای بلند بگوید و با عبارات آشکار بنویسد و خط بطلان بر هزارها کتاب غلط و گفتار ناروایی بکشد.

پس خوانندگان محترم بمن حق میدهند که این فضیلت مرحوم شریعت را بزرگتر از همه فضائل او شمردم و بیش از نگاشتن تاریخچه زندگی او بشرح این موضوع پرداختم.

اما زندگی استاد فقید را در چهار کلمه «تقوی و علم و افاضه و مجاهده» خلاصه میتوان کرد و با نهایت تأسف ازین چهار کلمه يك کلام دیگر نیز حاصل شد که در دوران ما میتوان آنرا نتیجه منطقی و معقول آن کلمات شمرد و آن «رنج و ملالت» بود ولی دل باین نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند و متقی و مجاهد در زندگی چیزی جز رنج و ملال نبوده است. بدبختانه يك اثر بزرگ این رنجوری و ملالت بی پایان مرگ نابهنگام استاد بزرگ بود که هنگام رحلت ینش از ۵۳ سال نداشت.

مرحوم شریعت در سال ۱۳۱۰ هجری قمری مطابق ۱۲۷۱ هجری شمسی در تهران در خاندان علم و تقوی تولد و پرورش یافت. پدرش مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی و جدش مرحوم حاج رضاقلی از اعظام فقهها و زهاد و روحانیون دانشمند و پاکدامن و شیجاع عصر خود بودند و آثار و احوالشان نزد اهل دانش و فضیلت معروف است. مرحوم حاج شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران ارجمند خود (که متأسفانه پس از مرگ نابهنگام مرحوم آقا محمد مهدی سنگلجی دو هفته پس از رحلت برادر بزرگ خود جز حجة الاسلام آقای محمد سنگلجی کسی از ایشان باقی نمانده است) جدیت و اهتمام بسیار کرد بطوری که هر سه در آغاز جوانی مقدمات را بیایان رساندند و بتحصیل علوم عالیه پرداختند. مرحوم شریعت در تهران در محضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند در فقه از مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری، در حکمت از مرحوم میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام از مرحوم حاج شیخ علی متکلم نوری

در عرفان از مرحوم میرزا هاشم اشکوری و نیز درین علوم و رشته های دیگر از استادان بزرگ استفاده کرد. هنگامی که باتفاق برادر خود آقای آقا محمد سنگلجی به نجف اشرف مشرف شد فضل و احاطه اش مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ قرار گرفت. پس از بازگشت بتهران مرحوم شریعت به مطالعه دقیق در کتب و آثار حکما و فلاسفه و طبیعیون و اهل منطق و کلام غرب پیرداخت و تماس با دانشمندان بزرگ ممالک اسلامی و عربی پیدا کرد و دامنه معلوماتش با این دروس و مطالعات وسعت بسیار یافت و بمرحله جامعیت بی نظیری رسید بطوری که در علوم ماوراء الطبیعه و همچنین در فقه و شرایع صاحب نظر گردید و فرید عصر خود شد. محاضرات و مباحثات او با بعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب و نمایندگان مسیحیت و بعضی از رجال و جهانگردان اروپائی و امریکائی نزد اهل اطلاع معروف و موجب شگفتی و تحسین است.

قبل از عزیمت به نجف اشرف، مرحوم سنگلجی منبری برای موعظه و خطابه و تدریس داشت، این منبر نخست در حدود سی سال قبل در حجره ای از مدرسه سنگلج با حضور چند تن از دوستان و همدرسان تشکیل شد و بصورت مباحثه درسی بود ولی بتدریج قوت یافت و بدرون مسجد مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی منتقل گردید و عده بیشتری با استفاده از آن پرداختند، عزیمت بنجف اشرف موجب تعطیل این محل شد و پس از چهار سال و اندی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری بلافاصله پس از بازگشت آقایان سنگلجی از نجف تشکیل یافت و با سرعت رو بتوسعه رفت.

دوازده سال قبل مستمعین این خطبات که از آغاز امر در شب های پنجشنبه ایراد میشد بقدری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت و

بهت مرحوم شریعت و کمک دوستان و اهل خیر و احسان مسجد دار التبلیغ اسلامی در محل همان مسجد در کدر تقی خان ساخته شد. پنج سال قبل در نتیجه خرابی سنگلج باز هم همت و پشتکار و علاقه مندی استاد بزرگ موجب بنای مسجد دار التبلیغ کنونی در خیابان فرهنگ تهران گردید و پس از آنکه استاد بزرگ به کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر و غیره یافت و به تهران بازگشت و با حرارت و مجاهدت بیشتری به تبلیغ و تربیت پرداخت گوشه‌ئی از همان دار التبلیغ بود که در روز فاسوعای سال ۱۳۶۳ هجری قمری (مطابق با ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ شمسی) آرامگاه فقید سعید گردید؛

این زندگی ۵۳ ساله در میان تقوی و بزرگواری و مناعت و جوانمردی جریان یافت و همواره با دانش و مبارزه همراه بود، در شرح فضائل معنوی و اخلاقی مرحوم شریعت سنگلجی جادارد که کتابها نوشته شود و نگارنده بسی خوشبخت و سرفراز خواهد بود اگر بتواند سعی خود را درین راه پایان رساند و کتابی را که درین باره نگارش یافته است طبع و نشر کند. ولی اینک نمیتوانم از گفتن این نکته خود داری کنم که مرحوم شریعت در تمام مدت عمر خود صالح و پاکدامن، درستکار و خوش رفتار مهربان و خلیق، فدائی دوستان و خیرخواه دشمنان، مشفق و منعم، وطن دوست و نو پیروز زیست و بر فراز اینها همه مردی حقیقه موحد و واقعاً مسلمان بود، توحید او هم عقلی و علمی و هم وجدانی و قلبی بود، خدا را میپرستید، عاشق حقیقی او بود و با این عشق معنوی او اوج زهد و پارسائی میزیست لقمه شبهه نمیخورد و همت دوان نمیدر کمتر نیمه شبی بود که گوش آسمان سناجات و راز و نیاز عبادانه او نشنود و چشم ستارگان اشک عاشقانه او را ببینند.

وضع محیط و جریان زندگی کنونی از نظر مادی بر او سخت گرفت
ولی این مرد توانا در مقابل همه سختی های مادی با دو سلاح فوی و
درخشان یعنی قناعت و عزت نفس مقاومت میکرد و در عین حال توفیق
دستگیری و انفاق و بذل و گشاده دستی بدست آورد زیرا باید اعتراف کنم که
در مدت عمر خود من فقط یک نفر را دیدم که اینار بنفس میکرد، نانی
را حکم مورد احتیاج خود او برد به گرسندی میبخشید و یگانه
پیراهن خود را بر تن برهنده میپوشاند و آن استاد فقید شریعت
سنگلجی بود.

همچنانکه گفتم اگر بخواهم وارد در شرح خصوصیات زندگی استاد
بزرگ شوم و این سر مشق نورانی صلاح و انسانیت را بنرستی میبخشم
سازم باید این مقدمه کوچکی را به کتابی بزرگ مبدل سازم. بنا برین
سخن را بهمین جا پایان میدهم و از خدا میخوانم که برادران دینی
راهم مهربان عزیزم بیش از پیش از آثار بیمانند استاد توانا که
تا کنون چند جلد آن یعنی یکتاپرستی و کلید فهم قرآن مکر و طبع
رسیده و مورد حسن استقبال بی نظیری شده است استفاده کنند و دوستان
و شاگردان فقید سعید توفیق نشر کتاب های دیگر او مخصوصاً مقایسات
و دوره فلسفه و بیانات او را بدست آورند و نیز از خدای متعال همریان با
همه دوستان خود خواستارم که برادران دانشمند مرحوم شریعت حجة الاسلام
آقای آقا محمد سنگلجی را که فعلاً دنباله مساعی فقید را گرفته اند
و پسران ارجمند فقید سعید آقایان آقا محمد باقر سنگلجی و آقا عبدالله
سنگلجی را با سلامت و طول عمر به تعقیب مجاهدات برادر و پدر بیهمتای
خود موفق و مؤید فرماید.

تهران ۱۰ فروردین ۱۳۲۳

حسینقلی مستعان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library